کمتر از سه ماه پس از انتشار کتاب حکومت ولایی در اواخر پاییز ۱۳۷۷، نویسنده آن از سوی دادگاه ویژه روحانیت به زندان افتاد. کتاب در کمتر از یک سال به چاپ سوم رسید. از روز ۲۶ تیر ۱۳۷۹ که نویسنده پس از هجده ماه اوین را ترک می گفت، یکی از روزنامه های صبح ستونی را به نقد کتاب حکومت ولایی اختصاص داد که چند ماه بعد در قالب کتابی تحت عنوان «بازشناسی حکومت ولایی» (نوشته حجت الاسلام سیدمحسن صالح، قم، دارالصادقین ۱۴۳ صفحه) منتشر شد.

دیگر روزنامه عصر نیز خلاصه آنرا به عنوان مصاحبه اختصاصی انتشار داد(۱۸ دی ۷۹).

بازشناسی حکومت ولایی (که در این مقاله از آن با واژه «نقد» یاد می شود) تنها متوجه چهار فصل از کتاب حکومت ولایی است: فصول ۱۷ تا ۲۰ که متکفل تقریر و نقد مستندات روایی حکومت ولایی است (از صفحه ۲۴۲ تا ۳۳۴، یعنی تنها ۲۳٪ محتوای کتاب) بی آنکه به مبادی تصوری ولایت و مستندات قرآنی، عقلی و اجماعی حکومت ولایی بپردازد. به نظر ناقد محترم «بسیاری از گزارش هایی که از آثار و آرای عالمان دین (در کتاب حکومت ولایی) صورت گرفته به گونه ای ناصحیح، ناقص و گزینشی بوده که این امر خوانده را از داوری درست بازداشته است»(نقد /۱) نویسنده از اینکه دعوتش به نقد و بررسی کتاب حکومت ولایی (ص ۹ و ۳۹۲) اجابت شده خوشحال است، خدا را شکر می گزارد و از ناقد محترم تشکر می کند. در این مجال به مهمترین اشکالات مطروحه پاسخ داده می شود.

ضمناً اشارات غیرعلمی مصاحبه را کلاً وانهاده ام. اهم اشکالات ناقد محترم در ضمن هشت اشکال مورد ارزیابی قرار می گیرد.

اشکال اول: نگارنده ادعا کرده است که روایت «السلطان ولی من لا ولی له» در هیچیک از جوامع روایی شیعه نقل نشده، بلکه اصولاً روایت بودن این جمله ثابت نشده است. این سخنی بدون تحقیق است، چرا که از جمله صاحب کتاب انوارالفقاهه در باب این روایت چنین نگاشته است: «همانگونه که شیخ انصاری اشاره فرموده این روایت در کتب عامه و خاصه از حضرت رسول (ص) نقل شده و اصل آن در کتب شیعه وجود دارد، از جمله در مستدرک الوسایل باب دوم از ابواب عاقله حدیث دوم نقل گردیده که ...» (نقد /۱۵ و ۱۶)

«بعلاوه نویسنده به نقل از کتاب انوارالفقاهه (ج ۱ ص ۵۱۰) می نویسد: «کثرت استعمال (بر فرض تسلیم) جابر ضعف سند نیست» حال آنکه در کتاب فوق چنین عبارتی به چشم نمی خورد، بلکه درست نقطه مقابل آن به این عبارت بیان شده است: شهرت این روایت ثابت نشده تا بتواند جبران کننده ضعف سند آن باشد.» (نقد /۱۷)

پاسخ: این اشکال نخستین اشکال ناقد محترم و تنها اشکال به اولین مستند روایی حکومت ولایی است. اشکال متوجه نقد مقدمه اول روایت «السلطان ولی من لا ولی له» شده که خود از دو بخش تشکیل می شود. اما در مورد بخش اول اشکال:

در کتاب حکومت ولایی (ص ۲۴۶) نوشته ام: «این روایت (السلطان ولی من لا ولی له) در هیچیک از جوامع روایی شیعه نقل نشده است یعنی نه در کتب اربعه (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و نه در جوامع روایی متأخرتر(وسایل الشیعه، وافی و بحارالانوار) از آن اثری نیست. این حدیث را اهل سنت در سنن خود نقل کرده اند (ابوداود، ابن ماجه و بیهقی).»

ناقد محترم به نقل از انوار الفقاهه مدعی شده که اصل این روایت در منابع شیعی در کتاب مستدرک الوسایل وجود دارد. اشکال ناقد محترم وارد نیست، زیرا:

اولاً: روایت «السلطان ولی من لا ولی له» در هیچیک از جوامع روایی شیعه از جمله مستدرک الوسایل نقل نشده است.

ثانیاً: آنچه به عنوان اصل روایت فوق از مستدرک الوسایل ذکر می شود، به واسطه عدم کلیت صحیح نیست.

ثالثاً: انوار الفقاهه دقیقاً برخلاف آنچه ناقد محترم به آنها نسبت داده، حکم کرده است.

کلام صاحب انوارالفقاهه (کتاب الیعه، ج ۱ ص ۵۰۹) عیناً چنین است: «بیظهر من بعض الکتب ان الاصل فیه فی کتب الخاصه مارواه فی المستدرک فی الباب الثانی من ابواب العاقله الحدیث الثانی عن امیرالمؤمنین(ع) الوارد فی رجل من اهل الموصل قتل خطا و قال فی آخره ماحاصله: انه ان لم یکن له فی الموصل ولی فانا ولیه(مستدرک الوسایل ۲۸۷/۳) و من الواضح انه اجنبی عما نحن بصدده لعدم استفاده قاعده کلیه منه.»

بنابراین انوار الفقاهه می گوید: از بعضی کتب چنین استظهار می شود که اصل در این روایت، روایت منقول در مستدرک است و بعد از نقل آن نتیجه می گیرد: «واضح است که این روایت [مستدرک] از آنچه ما بصدد آن هستیم دور است، زیرا از آن قاعده کلی استفاده نمی شود.» پس به نظر صاحب انوار الفقاهه روایت مستدرک اصل روایت السلطان ولی من لا ولی له محسوب نمی شود. پرسیدنی است چرا ناقد محترم عبارت کلیدی «من الواضح انه اجنبی عما نحن بصدده لعدم استفاده قاعده کلیه منه» را حذف کرده و در نتیجه خلاف مقصود استاد خود را به وی نسبت داده است؟

اما درباره بخش دوم اشکال، در حکومت ولایی (۷-۲۴۶) آمده است: «به هر حال مطابق ضوابط مسلم فقهی، این نقل از یک حدیث مرسل یا ضعیف تجاوز نمی کند، کثرت استعمال - به فرض تسلیم - جابر ضعف سند نیست.»؛ پاورقی شماره ۱، ص ۲۴۷: «آیت الله شیخ ناصر مکارم شیرازی،انوار الفقاهه، کتاب البیع، ج ۵۱۰.»

مطلب مورد اشاره کتاب چنین است: «والحاصل، انه لاتزید عن حدیث مرسل او ضعیف مروی من طرق العامه اشتهر التمسک به فی بعض الکتب، ولکن لم یثبت الاشتهار بنحو یوجب انجبار السند» یعنی «حاصل مطلب این است که (السلطان ولی من لا ولی له) از یک حدیث مرسل یا ضعیف روایت شده از طریق اهل سنت بیشتر نیست، که تمسک به آن در بعضی کتاب ها مشهور شده است، اما اشتهار آن به نحوی که موجب انجبار سند شود اثبات نشده است.» در این عبارت سه گزاره به چشم می خورد:

۱.«السلطان ولی من لا ولی له» حدیثی فاقد سند (مرسل) یا ضعیف و مروی از اهل سنت است.

۲.تمسک به آن در بعضی کتب فقهی اشتهار دارد.

۳.این اشتهار به حدی نمی رسد که به جبران ضعف سند آن بینجامد. (بنابراین به نظر صاحب انوار الفقاهه قاعده اشتهار جابر ضعف سند می باشد معتبر است).

نویسنده تنها در دو گزاره اول و دوم با صاحب انوارالفقاهه همداستان است و آن چنانکه در پاسخ اشکال پنجم خواهد آمد در قاعده مورد بحث در گزاره سوم (حجیت شهرت عملی) نظری متفاوت دارد. مقایسه عبارت مورد بحث از حکومت ولایی با عبارت مشارالیه از انوار الفقاهه نشان می دهد که در انتساب جمله اخیر خطا رخ داده است. در واقع خطا در موضوع ذکر شماره پاورقی است و به این نحو تصحیح می شود: «به هر حال مطابق ضوابط مسلم فقهی "این نقل از یک حدیث مرسل یا ضعیف تجاوز نمی کند.»، کثرت استعمال - بر فرض تسلیم - جابر ضعف سند نمی باشد.»

نتیجه: بخش اول اشکال ناوارد و بخش دوم آن وارد است که با اصلاحی مطبعی مرتفع می شود.

اشکال دوم: «نگارنده در اینجا در نقل قول از کتاب ارشاد الطالب دقت کافی نداشته و مطالبی نادرست را به نویسنده کتاب نسبت داده... در کتاب ارشاد الطالب هیچ سخنی از نقل جازمانه شیخ مصدق در من لایحضره الفقیه و اینکه آیا نقل جازمانه او برای دیگران نیز حجت است یا خیر به میان نیامده است.» (نقد /۲۰-۱۹)

پاسخ: بحث در نقد مقدمه اول روایت «اللهم ارحم خلفایی» است. عبارت مورد نظر ارشاد الطالب (ج ۳، ص ۲۷) چنین است: «او دعوی ان هذه الروایه لکثره طرقها لایخرج عن بعض المراسیل التی یعمل بها الاصحاب کمراسیل ابن ابی عمیر لایعمل الیه المساعده علیها، اولاً فان المراسیل لایعمل بها حتی مراسیل ابن ابی عمیر، و ثانیاً علی تقدیر العمل بمراسیل ابن ابی عمیر فهو لشهاده الشیخ و غیره بانه لایرسل الاعن ثقه» از عبارت فوق گزاره های ذیل قابل استخراج است:

۱.ادعا شده است که روایت اللهم ارحم خلفایی بواسطه کثرت طرقش از بعضی مراسیل مورد عمل اصحاب (همانند مراسیل ان ابی عمیر) خارج نخواهد بود.

۲. این دعا پذیرفته نیست، زیرا مراسیل مطلقاً فاقد اعتبارند، حتی مراسیل ابن ابی عمیر.

۳. بر فرض عمل به مراسیل ابن ابی عمیر، این عمل به واسطه شهادت شیخ است که او جز از ثقه روایت نمی کند.

عبارت مورد بحث حکومت ولایی (ص ۲۵۵) به این قرار است: «نقل های مرسل نیز علیرغم تعدد با ضوابط علم رجال اعتبار سند و اطمینان نفس به دست نمی دهد، ضمناً نقل جازمانه صدوق در من لایحضره الفقیه (مثل مراسیل ابن ابی عمیر) حداکثر حجیت و اعتبار روایت را نزد وی می رساند و برای دیگران ایجاد اعتبار نمی کند.۳» پاورقی شماره ۳، ص ۲۵۵: «رجوع کنید به ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۲۷.»

عبارت فوق: اولاً، به نظر نویسنده همچنان صحیح و قابل دفاع است.

ثانیاً، با مبانی استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی سازگار است (براساس آنچه سال ها از مجلس درس ایشان استفاده کرده ام).

ثالثاً، منافی با مطلب مورد استناد ارشاد الطالب نیست زیرا جمله اول کاملاً با گزاره اول عبارت ایشان سازگار است و جمله دوم نیز از صغریات کبرای کلی گزاره دوم آن است. (ان المراسیل لایعمل بها حتی مراسیل ابن ابی عمیر) نقل جازمانه صدوق نیز یکی از مراسیل و براساس این قاعده کلی به آن عمل نمی شود.

رابعاً، اگر مطلبی عیناً از کتابی منتقل شود، نشانی کتاب در پاورقی می آید و اگر عیناً نقل نشود بلکه به دلالت تضمنی از آن استفاده می شود یا مطلبی از مبانی آن استخراج شده با عبارت «رجوع کنید» در پاورقی اشاره می شود که کنایه از عدم دلالت مطابقی است. مانحن فیه از قسم اخیر است.

خامساً، پاورقی شماره ۳، ص ۲۵۵ علاوه بر ارشاد مطالب، منبع دیگری نیز داشته است: «آیت الله سیدابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث ج ۱ ص ۹۴-۹۳» که متأسفانه از قلم افتاده است در منبع اخیر آمده است: «ان اخبار الشیخ الصدوق عن صحه روایه و حجتها اخبار من رأیه و نظره و هذا لایکون حجه فی حق غیره» مبنای استاد تبریزی با استادشان آیت الله خویی در این مسأله یکسان است.

نتیجه: اشکال فی الجمله وارد است، هر چند با تکمیل پاورقی مشکل کلاً مرتفع است.

اشکال سوم: «نگارنده عبارتی را از صدر کلام حضرت امام و جمله دیگری را ذیل آن در کنار هم قرار داده و بدون در نظر گرفتن فضای بحث و عنوان نوشتار، عبارتی نادرست به ایشان نسبت داده و ادعا کرده که لفظ علما دراین روایت، قابل انطباق بر فقهای اسلام خواهد بود. درمی یابیم که:

اولاً: عبارت نقل شده از ایشان در کتاب حکومت ولایی کاملاً صحیح است. دو جمله منقول از ایشان با سه نقطه (...) از هم تفکیک شده ونشانی هردو نیز به ترتیب در پاورقی آمده است. متأسفانه ناقد محترم این سه نقطه را حذف کرده و این گونه وانمود کرده که نگارنده این دو عبارت متخذ از دو صفحه را، در پی هم آورده است.

ثانیاً: این که امام خمینی در موضوع یادشده در مقام نفی اراده امنه (ع) از واژه علما هستند بحثی نیست اما علاوه بر آن از همان موضع بدست می آید که در نظر ایشان علمایی که وارث انبیا هستند فقیهانند. بالاخره ایشان می خواهند با این روایت و دیگر ادله ولایت فقها را اثبات نمایند نه ولایت عرفا، حکما، متکلمان، مفسران و محدثان را. این که گفته شود مراد حضرت امام از فقها علما است، لازمه اش این است که ولایت فقیها (اعم از فقیه و غیرفقیه) را نیز به ایشان نسبت دهیم که قطعاً نادرست است.

نتیجه: اشکال ناقد محترم وارد نیست.

اشکالات سه گانه فوق تمامی مستندات ناقد محترم در این ادعای خطیر است، که «آقای کدیور در اقوال فقها دخل و تصرف کرده است، ارزیابی مستندات سه گانه، بی پایه بودن این ادعا را ثابت کرد. قوت براهین فراتر از آن است که نیازی به این گونه تشبثات غیراخلاقی داشته باشند.

اشکال چهارم: ناقد محترم در ضمن بحث از سه روایت مدعی شده است که نگارنده اشکالات خود را به این روایات به نقل از استادش آورده است اما پاسخ استادش را به این اشکالات مقدر متعرض نشده و چنین وانمود کرده که استاد منکر دلالت روایات به ولایت فقیه است، حال آنکه چنین نیست. این ادعا در شش مورد مطرح شده است.

مورد اول: «نگارنده به شیوه ای ناصحیح نقل قول و اشکال را از کتاب دراسات بیان کرده، بدون آنکه به پاسخ آن کوچکترین اشاره ای کند، صاحب کتاب دراسات اشکالاتی را که امکان دارد به ذهن خواننده خطور کند بیان داشته، سپس به آنها پاسخ و آن را دفع کرده است. (نقد /۱۳۸). «نگارنده به نقل از آقای منتظری ادعا می کند اینکه ال در الحوادث الواقعه ال استغراق باشد محتاج دلیل است و چنین دلیل اقامه نشده است، حال آنکه آقای منتظری در پاسخ شبهه مذکور آورده است: «عموم اقتضا دارد که فقها در جمیع حوادث حجت باشند و این مطلبی قابل توجه است» آما آقای کدیور پاسخ استاد خود را سانسور کرده است، زیرا به صورت افشای جواب آقای منتظری به اشکالات مطروحه بیم آن را دارد که نظر شخصی خودش برآورده نشود.» (مصاحبه، و نیز رجوع کنید به نقد /۱۳۹ - ۱۳۸)

پاسخ: اولاً نویسنده اشکال اول به مقدمه چهارم توقیع دائر براین که ال در الحوادث الواقعه ال استغراق نیست و ال عهد است، را نه به استادش قبیل. بنابر دو احتمال اول حدیث ارتباطی با آیت الله منتظری نسبت داده نه از معظم له نقل کرده است. بلکه آن را از منیه الطالب میرزای نائینی نقل کرده است(حکومت ولایی ۳۳۰-۳۲۹) و ناقد برخلاف واقع ادعا کرده که «نگارنده به نقل از آقای منتظری ادعا می کند...»

ثانیاً: استاد ابتدا استدلال قائلین به توقیع را تقریر کرده اند(هذه غایه تقریب الاستدلال بالتوقیع الشریف) و سپس به مناقشه در این تقریر پرداخته اند(اقول: یمکن ان یناقش فی الاستدلال) و مجموعاً پنج مناقشه را متذکر شده اند. از این پنج مناقشه چهار مناقشه بدون جواب است، مناقشه دوم (دال بر اینکه ال در الحوادث استغراق است) پاسخ داده شده است: اللهم الا ان یقال ان عموم التعلیل یقتضی کونهم حجه فی جمیع الحوادث (مگر اینکه گفته شود که عموم تعلیل - انهم حجتی علیکم - اقتضا می کند که ایشان در تمام حوادث حجت باشند.)، اما در مرتبه سوم متذکر شده اند که «فتأمل».

این وجه تأمل برخلاف نظر ناقد محترم به معنای «قابل توجه بودن مطلب» نیست بلکه آن چنان که در جلسه درس متذکر شده اند مراد از آن توجه ایشان به خدشه فی الجمله در پاسخ است (ای فیه تأمل و اشکال). لذا حضرت استاد هر پنج مناقشه را فی الجمله وارد دانسته اند. بنابراین سخن ناقد محترم که «صاحب دراسات اشکالاتی را که امکان دارد به ذهن خواننده خطور کند بیان داشته و سپس به آنها پاسخ داده و آن را دفع کرده است» نادرست است.

مورد دوم: «با توجه به آنچه در مورد اطلاق و عمومیت روایت در بخش نخست مطرح شده این ادعا نیز از اساس مخدوش بوده و مناقشه جدی به آن وارد است... در کتاب دراسات در این مورد آمده است «صرف وجود قدر متیقن در اعمال دقت نمی تواند از انعقاد اطلاق مانع شود» همین امر موجب شده تا صاحب کتاب دراسات در ذیل روایت مقبوله با وجود قدر متیقن اطلاق آنرا بدون اشکال دانسته... نکته دیگر اینکه این بخش از نقد نگارنده که پیش تر متذکر شدیم، عیناً از کتاب دراسات نقل شده، حال آنکه مؤلف کتاب همگی آنها را مخدوش دانسته و به تمامی مناقشات پاسخ گفته در خاتمه چنین می نویسد: «حوادثی که امام به فقها ارجاع داده، از نوع حوادثی اساسی است که به دولت ها مربوط می شود، همانند جهاد، روابط بین الملل، سیاستگذاری امور کشور و مردم ومسائلی از این قبیل برای حل این حوادث، نیاز به اقامه دولت و تحصیل قدرت است. مفاد حدیث وجوب ارجاع به فقها و تقویت آنان و ضرورت تحصیل امکانات و نیرو برای آنان ضروری است تا ارکان حل حوادث برای آنان میسر شود و گرنه دستور رجوع به آنان لغو و بی فایده می شود.» (نقد / ۱۴۰-۱۳۹)

پاسخ: مناقشه فوق در مورد بخش دوم نقد نویسنده بر مقدمه چهارم توقیع (متخذ از مناقشه سوم استاد آیت الله منتظری دراسات ۴۸/۱) مطرح شده است. (حکومت ولایی ۳۳۰)

اولاً: برخلاف ادعای ناقد محترم، استاد در دراسات به این اشکال پاسخ نداده اند، تا نگارنده آن را حذف نماید، بلکه ایشان اشکال را وارد دانسته اند.

ثانیاً: آیا وجود قدر متیقن در مقام تخاطب مانع انعقاد اطلاق است؟ به نظر استاد اگر این قدر متیقن قرینه لفظیه متصله یا قرینه لبیه بینه (همانند قرینه لفظیه متصله) باشد، قهراً از انعقاد اطلاق جلوگیری می کند اما صرف وجود قدر متیقن بعد از اعمال دقت صلاحیت مانعیت از انعقاد اطلاق ندارد و حجت نیست تا از اطلاق رفع ید شود. (دراسات ۴۵۲/۱) براین اساس معظم له قدر متیقن ادعایی در مقبوله عمر بن حنظله را از قسم دوم دانسته، آن را مانع انعقاد اطلاق نیافته اند (دراسات ۴۵۳/۱) اما در اینجا یعنی در توقیع قدرمتیقن از جواب را به مناسبت حکم و موضوع، احکام شرعیه حوادث دانسته اند یعنی قسم اول از قدر متیقن. بنابراین اخذ به اطلاق را با وجود قدر متیقن و آنچه صلاحیت قرینه بودن دارد مشکل یافته اند. ناقد محترم نه قول به تفصیل صاحب دراسات را در بحث مانعیت قدر متیقن از انعقاد اطلاق دریافته است و نه اشکال معظم له را به اخذ اطلاق در توقیع، و در هر دو مورد مطلب را ناقص و نادرست منعکس کرده است.

ثالثاً: آنچه ناقد محترم به عنوان نظر نهایی صاحب دراسات در خاتمه معرفی کرده است، تحریف فرمایش استاد در مناقشه پنجم توقیع است که ترجمه اصل آن چنین است: «مناقشه پنجم: مراد از حوادثی که امام (ع) به فقها ارجاع داده است [از سه احتمال] خارج نیست: [اول] یا این که بیان احکام اولیه برای حوادث واقعه اراده شده باشد، [دوم] یا این که مراد فصل خصومت های جزئیه و امور حسبیه جزئیه که در آنها به قضات مراجعه می شود ماننداعتبین ولی برای قاصد و ممتنع، [سوم] یا این که حوادث اساسی مرتبط با دولت ها مانند جهاد، روابط بین المللی، تدبیر امور شهرها و مردم و از این قبیل. بنابر دو احتمال اول حدیث ارتباطی با ولایت کبری را ندارد آن چنان که واضح است، و بنابر [احتمال] سوم، برای حل اینگونه حوادث به اقامه دولت و تحصیل قدرت نیاز است، پس مفاد حدیث وجوب رجوع به فقها و تقویت و تحصیل شوکت برای ایشان است، تا این که تمکن برای حل حوادث برای آنان حاصل شود، والا رجوع به ایشان لغو و بی فایده خواهد بود و بنابراین [احتمال سوم] ولایت فقها با انتخاب حاصل می شود نه با نصب، پس مجالی برای استدلال به توقیع شریف بر نصب فقیه نیست. (دراسات ۴۸۲/۱-۴۸۱) با مقایسه ترجمه کامل عبارت دراسات با آنچه ناقد محترم در متن و پاورقی (نقد ۱۴۰/) گزارش کرده، مشخص می شود که وی احتمال اول و دوم را کاملاً حذف کرده و احتمال سوم را نظر نهایی و منفرد استاد نمایش داده است، حال آن که صاحب دراسات هیچ یک از احتمالات سه گانه را ترجیح نداده است، بلکه لوازم هر یک را برشمرده است.

مورد سوم: «مؤلف کتاب دراسات دراین بخش از کتاب خود اشکالاتی را که امکان دارد به ذهن خطور کند، به عنوان اشکال مقدر مطرح کرده است سپس در خاتمه به تمامی آنها پاسخ داده است. پرواضح است که این اشکالات را نمی توان به صاحب کتاب نسبت داد، چرا که پس از بیان این شبهات به تمامی آنها پاسخ گفته است. آنچه نگارنده در بخش دوم و همچنین بخش سوم نقد خود بر مقدمه چهارم بیان کرده همگی از این نوعند، با این توضیح بخش سوم این نقد نیز از اساس مخدوش است.» (نقد /۱۴۱-۱۴۰)

پاسخ: بخش سوم نقد نویسنده به مقدمه چهارم توضیح (حکومت ولایی ۳۲۰/) برگرفته از مناقشه چهارم استاد آیت الله منتظری دراسات (۴۸/۱) است.

اولاً: برخلاف ادعای ناقد محترم، حضرت استاد به این مناقشه پاسخ نداده اند تا نویسنده آن را حذف نماید، بلکه مناقشه را وارد دانسته اند.

ثانیاً: آن چنان که گذشت، استاد این مناقشات را به عنوان اشکالات مقدر مطرح نکرده و به همه آنان نیز پاسخ نداده اند. بنابر این ادعای ناقد محترم نیز مخدوش است.

نتیجه: اشکالات سه گانه ناقد محترم در مورد بخش های سه گانه نقد مقدمه چهارم توقیع کلاً ناوارد است.

یک بار دیگر حکومت ولایی

محسن کدیور

قسمت اول

مقدمه: به نظر می رسد با انتشار کتاب های «نظریه های دولت در فقه شیعه» و «حکومت ولایی» بحث درباره اندیشه سیاسی در اسلام وارد مرحله جدیدی شده و انتظار می رود این مهم فارغ از جنجال های سیاسی در محافل حوزوی و دانشگاهی پیگیری شود تا از خلال آن محصول ارزنده ای جهت زیربنای حکومت اسلامی پدید آید.

آنچه در این شماره به خوانندگان محترم عرضه می شود پاسخ حجت الاسلام محسن کدیور به نقدی است که چندی پیش بر کتاب «حکومت ولایی» نوشته شده است.

گروه اندیشه امیدوار است که انتشار این مباحث به رشد تئوریک مسائل سیاسی در اسلام بینجامد و تردیدی نیست که این مهم جز با مشارکت اندیشمندان، علما و فقهای حوزه میسر نخواهد بود.

به دلیل حجم زیاد این نوشته، قسمت اول آن امروز منتشر می شود و قسمت دوم آن نیز در روزهای آینده تقدیم خوانندگان محترم خواهد شد.

*** این روایت (السلطان ولی من لا ولی له) در هیچیک از جوامع روایی شیعه نقل نشده است یعنی نه در کتب اربعه (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و نه در جوامع روایی متأخرتر(وسایل الشیعه، وافی و بحارالانوار) از آن اثری نیست. این حدیث را اهل سنت در سنن خود نقل کرده اند**